



البته فقط به توانایی بازیگر هم مرتبط نیست. ممکن است بازیگر کارش را درست انجام دهد اما من تماشاگر کماکان آن تصویر قبلی را به یاد بیاورم.

بله قبول دارم. اما در مورد «علفزار» فکر می‌کنم آن قدر شروع فیلم تکان دهنده است که نفس تماشاگر بند می‌آید.

بله. شروع فیلم خیلی مهم است و در «علفزار» تأثیر ویژه‌ای روی تماشاگر می‌گذارد.

به خود کاظم گفتم که چند دقیقه ابتدای «علفزار» (پیش از تیتراژ) به تنهایی یک فیلم کوتاه درخشان است.

به نظر خودتان تأثیرگذارترین سکانس فیلم کدام بود؟

به نظر من آن سکانس سیلوئت است و یکی همان که سارا می‌گوید بچه‌اش او را دیده است. من هر بار که این صحنه را می‌بینم دیوانه می‌شوم. خیلی اتفاق تلخی است؛ اتفاقی که زندگی تو را تا آخر عمر تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ظاهراً شما از سال‌ها قبل مخاطب جدی و تخصصی تأثیر بودید.

بله. من اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰، بسیاری از تئاترها را می‌دیدم. آن موقع حتی شماره‌ام را به یکی از نیروهای تئاتر شهر دادم و گفتم اگر تئاتر خوبی روی صحنه رفت و من خبردار نشدم حتماً به من خبر دهد. خیلی وقت‌ها از تمرین پرسپولیس به تئاتر می‌رفتم. نمی‌دانم چرا. عاشق تئاتر بودم. آرامشی که

بود. بازیگری که حرفه‌ای باشد می‌داند که در یک پلان چه نقشی دارد و چه کار باید بکند. البته بعضی‌ها عادت دارند که دقایقی تمرکز کنند. نقش سارا هم واقعاً نقش سختی بود و به بهترین شکل ممکن هم بازی کرد. اما این خاطره‌ای بود که خودش هم بعداً تعریف می‌کرد. به هر حال اگر در شوخی‌ها زیاده‌روی کردم از بچه‌های گروه عذرخواهی می‌کنم.

**با این حرفی که زدید، مشخص است که به مبداء اکتینگ اعتقادی ندارید!**

حالا ممکن است عده‌ای بگویند دارم شکسته‌نفسی می‌کنم اما واقعاً این‌ها را بلد نیستم. در «علفزار» هم خطی برای کاراکتر در آوردم و همان را بازی کردم. کار عجیب و غریبی نکردم. این طور نیست که تمرین خارق‌العاده‌ای کرده باشم. کلاً قبل از فیلم یک بار به دادگاه رفتم که آن قاضی هم خیلی شبیه من نبود و آدم باحال و خوش‌مشربی بود. تازه در همان حضور هم اتفاق جالبی افتاد. متهمی را قرار بود به زندان بفرستند و من گفتم حالا که وثیقه گذاشته، اگر ممکن است آزاد شده و سر دادگاه بعدی حاضر شود. این اتفاق افتاد و بعد از خروج آن فرد به من گفتند: «اگر قرار است از این کارها بکنی از دادگاه برو بیرون!»

**موفقیت فیلمی مثل «علفزار» طبیعتاً تا حد زیادی وابسته به باور پذیری شخصیت اصلی است. وقتی در چنین نقشی بازی کردید (که شاید بتوان گفت مهم‌ترین نقش آفرینی شما تاکنون است) به این فکر نمی‌کردید که تصویری که مخاطب از قبل از شما دارد ممکن است روی باور پذیری نقش اثر بگذارد و مثلاً مخاطب همان پیمان جمشیدی «پیمان» یا «خوب، بسد، جلف» را ببیند؟**

چرا. از این می‌ترسیدم. اساساً هر بار در کارهای جدی بازی می‌کنم این ترس را دارم. ولی خدا را شکر تاکنون هرگز چنین مشکلی پیش نیامده است و هیچ‌وقت نشنیدم که تماشاگر به کاراکتر جدی من بخندد.

**با توجه به باز خورد ویژه‌ای که بازی شما در «علفزار» به بار آورد، برای پروژه بعدی هم این ترس را خواهید داشت؟**

بله. چون تا وقتی زنده‌ام و در این حرفه هستم (چون ممکن است یک روز خسته شوم و نخواهم این کار را ادامه دهم) حتماً کم‌دی بازی می‌کنم. شاید این حرف مثل شعار باشد ولی وقتی مردم می‌خندند واقعاً کیف می‌کنم. این از هزار جایزه برای من باارزش‌تر است. این را صادقانه می‌گویم. اما ترسی که گفتم در من باقی خواهد ماند. اشکالی هم ندارد. اگر من آن قدر بی‌عرضه‌ام که نمی‌توانم چنین تفکیکی را ایجاد کنم، حقم است که به من بخندند.

دقیقاً. برای همین است که می‌گویم این آدم‌ها بسیار مهم هستند. بحث گرفتن انتقالی اصلاً به خاطر فرزند بیمارش است تا بتواند او را بهتر درمان کند. اما به خاطر اهمیت این اتفاق، حتی از آن هم می‌گذرد.

**دیالوگی هم بود که با ممیزی روبه‌رو شود؟**

حتماً بوده ولی در خاطر من نیست.

**ولی چیزی که روی روند داستان تأثیر بگذارد نبود؟**

نه واقعاً. البته انتهای فیلم عوض شد.

**دیالوگی که آخر گفته می‌شود که قطعاً دیالوگ اصلی نبود.**

قطعاً نبود. به هر حال هر کسی مراقب آبروی خودش است. اما حرفی که می‌خواهم بزنم این است که الان که فیلم «علفزار» اکران شد، چه اتفاقی افتاد؟ غیر از این است که شاید حتی نگاه بعضی از مردم به قضات عوض شده و به یک سسری از قضات علاقه‌مند شده‌اند؟ فیلم‌های دیگر هم که اکران شود اتفاق خاصی نمی‌افتد. درست است که سینما مهم است اما قرار نیست بنیانی را عوض کند. اگر هم قرار باشد این کار را بکند، صد سال طول می‌کشد. بنابراین فکر می‌کنم «علفزار» نمونه‌بارزی در این زمینه است که با اکران این فیلم‌ها اتفاقی نمی‌افتد. مردم آن قدر آگاه هستند که بد را از خوب تشخیص می‌دهند.

**با توجه به تعدد شخصیت‌ها و تقابل‌های دونفره‌ای که یک طرف هر کدام شخصیت امیر حسین حضور دارد، هماهنگی بازیگران از اهمیت بسیاری برخوردار است. قبل از فیلمبرداری چقدر با بازیگران تمرین کردید؟ آیا دور خوانی داشتید؟**

کاش این سؤال را از بقیه می‌پرسیدید! من تا لحظه‌ای که فیلمبرداری پلان‌ها شروع شود داشتم لطیفه می‌گفتم و روی میز ضرب می‌گرفتم. حتی یک جا سارا ناراحت شد، از اتاق بیرون رفت و گفت نمی‌تواند تمرکز کند. من هم می‌گفتم: «بگذارید خوشحال باشیم!» اما جدا از شوخی فکر می‌کنم بچه‌ها خیلی حرفه‌ای بودند. شاید آن‌جا به زبان نمی‌آوردیم اما عقیده‌ام این بود که فیلم خیلی تلخ است. تجربه مشابهی را در فیلم خانم صمدی «خط فرضی» داشتم. آن هم فیلم تلخی بود و پشت صحنه‌اش از خود فیلم تلخ‌تر بود. احساس کردم «علفزار» آن قدر تلخ است که نیاز نیست پشت صحنه‌اش این قدر تلخ باشد و گرنه همه مادر مقابل دوربین آدم‌های افسرده و کمرمقی خواهیم بود. به نظر خودم این ایده جواب داد. حتی در یک فیلم غم‌انگیز و تلخ هم داشتن یک پشت‌صحنه سر حال و شوخ‌ضرب‌های به فیلم نمی‌زند. در «جهان با من برقص» هم این طوری بود. آن‌جا هم سکانس‌های خیلی تلخی داشتیم ولی پشت صحنه آن قدر همه با هم بگو و بخند داشتیم و خوشحال بودیم که آن حال خوب در خود فیلم هم جاری